

شاملو

امروز مصادف است با سالگرد خاموش شدن و روی در نقابِ خاک کشیدن و به سمت بی سو پرواز کردنِ شاعر برجستهٔ معاصر، احمد شاملو؛ «بامداد خسته» ای که هجده سال پیش، «شادمانه و شاکر»، «رقصان از آستانهٔ اجبار» گذشت. انسانی که «دشواری وظیفه» را زیست و هنگامیکه «به وداع فراپشت» را نگریست، زیر لب با خود زمزمه کرد: «فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود/ اما یگانه بود و هیچ کم نداشت/ به جان منت پذیرم و حق گزارم!»

«عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدای». هنوز دانش آموز دبیرستان نیکان بودم که با اشعار شاملو آشنا شدم و به قدر وسع آنها را در مطالعه گرفتم. هر چند در دوران دانشجویی، در میان شاعران معاصر، با آثار سهراب و فروغ انس بسیار داشتم و آنها را مکرراً می‌خواندم، اما از شاملو و «هوای تازه» و «باغ آینه» و «دشنه در دیس» و «ابراهیم در آتش» اش فارغ نبودم و به تفاریق به سر وقت اشعار نغز و فاخر او می‌رفتم و اوقاتی را در سایه سار بوستان شعر او سپری می‌کردم.

طی ده سال اخیر که دغدغه‌های وجودی و اگزیستانسیل‌ام پررنگ تر شده، افزون بر آثار فیلسوفان و رمان نویسانِ پسا رنسانسی نظیر مونتینی، کیر که گارد، شوپنهاور، ویتگنشتاین، داستایفسکی، کازنتراکیس، کوندرا، یالوم... که آثارشان مشحون از دغدغه‌های اگزیستانسیل است، به سراغ متفکرانِ اگزیستانسیالیست معاصر ایرانی نظیر شریعتی، فرخزاد، سپهری، شاملو، شایگان... نیز رفته، ساعات و روزهایی را با ایشان سپری کرده و در هوای زیست - جهان و آثارشان دم زده و حاصل تأملات و یافته‌های خود را در قالب جستارهایی چند منتشر کرده‌ام. کتاب‌های «در سپهر سپهری»، «فلسفه لاجوردی سپهری» و «حریم علف‌های قربت»، یادگار آن ساعات تنهاییِ خوش و خرم و خیال‌انگیز است.

افزون بر ذوق و هوش سرشار، زبان فاخر، ذخیرهٔ واژگانی فراخ و وسیع، جسارت در شکستنِ اوزان نیمایی و برساختنِ «شعر سپید»، سرایش اشعار عاشقانهٔ لطیف و برکشیدنِ «تغزل اجتماعی»؛ دغدغه‌های اگزیستانسیلِ ناب و ژرفی در پاره‌ای از اشعار شاملو به چشم می‌خورد. تو گویی، در آن لحظات نادرِ ناهشیاری، شاملو اکسیری را در دلِ واژگان و تصاویرِ اشعار خویش به ودیعت نهاده که می‌توان آنها را مکرر در مکرر خواند و ملول نگشت و «طراوت تکرار» را با گوشت و پوست و خون خود چشید. دو شعر «ماهی» و «در آستانه» از این دست اشعار ماندگار و کم نظیر اویند.

طی یک سال گذشته، در سه سخنرانیِ «عاشقانه‌های شاملو»، «جدال شک و ایمان» و «در هوای سپهری و شاملو»؛ روایت خویش از تغزل اجتماعی، ایمان آرزومندانه، تنهایی معنوی، امر سیاسی... در نظام شاعرانگیِ شاملو را تقریر کرده‌ام. امیدوارم در اولین فرصت مجال انتشار آنها را در قالب مقاله‌ای بیابم.

«بام بلند هم چراغی: گفتگوی سعید پورعظیمی با آیدا دربارهٔ شاملو»، از جمله آثار روح نواز و شیرینی است که سال گذشته دربارهٔ زندگی و احوال و شعر شاملو خوانده‌ام. خواندنِ این کتاب را به همهٔ دوستان و عزیزانی که دلمشغول شعرِ شاملو اند، توصیه می‌کنم:

«انسان زاده شدن تجسّد و وظیفه بود / توانِ دوست داشتن و دوست داشته شدن / توانِ شنفتن / توانِ دیدن و گفتن / توانِ
انده گین و شادمان شدن / توانِ خندیدن به وسعتِ دل، توانِ گریستن از سُویدای جان / ... توانِ جلیلِ به دوش بردنِ بارِ
امانت / و توانِ غم ناکِ تحملِ تنهایی / تنهایی / تنهایی عریان»